

شعر میلاد حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

حضرت رسول گشته شادشاد
چون خدا به او جان تازه داد
داده ان خدا دختری به او
داده ان خدا گوهری به او

راه انبیاء

ای بچه‌ها، ای بچه‌ها
ای همه از گل بهترا
دست خدا با همه تون
با فریاد و همهمه تون
شعارتون امیده
پایان شب سپیده
راه خدا، راه ماست
راه خوب انبیاست
ما زیر ظلم نمی‌رویم
تن به ستم نمی‌دیم

نماز

هر آن‌کس با نماز است
همیشه سرفراز است
نماز آرد سعادت
دهد جان را طراوت
به هر جا و به هر کار
خدا را در نظر دار
مشو ای طفل عاقل
ز حق یک لحظه غافل
نماز، اساس دین است
مسلمانی در این است

دعای صبحگاه

دستا مونومی بریم بالا
با هم دیگه می‌کنیم دعا
دعا به مامان و با با
سالم باشن، زنده باشن
خوب و پاینده باشن
حمد خدای یکتا
که آفریده ما را
کنیم او را ستایش
که به ما داده آسایش
شکر یزدان گذاریم
سر بر سجده گذاریم

اصول دین پنج بُود دانستنش گنج بُود
توحید اولین است نبوت دومین است
معاد سومین است این سه اصول دین است
دو اصل دیگر آن که نزد ما شیعیان
عدل و امامت بُود راه سعادت بُود

ای گل گل ها سلام
مهدی زهرا سلام
اقای مهربونم
دردو بلات به جونم
مکه ای کربلایی
نمیدونم کجایی
اما تا زنده هستم
منتظرت نشستم
دوستت دارم همیشه
دلم برات تنگ میشه

یک ، یکساله دختر

دو، دو دونه گوسفند

سه ، سمور تنبل

چهار، چهار پایه کوچک

پنج ، پنجره ی باز

شش ، شیشه شکسته

هفت ، هفت تیر چوبی

هشت ، هشت پای گنده

نه ، نهنگ دریا

ده ، دهقان پیره

یازده ، یاس سفیدم

دوازده ، دروازه بسته است

یکباره پر کشیدند
در آسمان آبی
پر پر پر پریدند
با پر زدن رسیدند
به يك درخت گردو
يك یکی نشستند
به روی شاخه او
اتل مثل توتوله
ده تا پرستو داریم
دانه به دانه حالا
آنها را می شماریم
يك که خسته تر بود
از روی شاخه افتاد
خدا کند نیفتد
به دست مرد صیاد
اتل مثل توتوله
9تا پرستو مانده
هر شاخه ای، یکی را
به روی خود نشانده یکی از آن میانه
گرسنه بود و پر زد
برای دانه خوردن
به دشت و لانه سرزد
اتل مثل توتوله
نه ۱۰ تا و نه ۹ تا
8تا پرستو مانده
روی درخت زیباپرستوی قشنگی
که تشنه بود و بی تاب
پرید به سوی چشمه
برای خوردن آب
اتل مثل توتوله
نه تشنه و نه خسته
7تا پرستو حالا
روی درخت نشستهمپرستویی هم آرام
چیزی نگفت و در رفت
به جای دور دوری
پرید و بی خبر رفت
اتل مثل توتوله
پرستو آبی پرستو
6تا پرستو مانده
سر درخت گردواتل مثل توتوله
شعر و شکوفه و قند
5تا پرستو مانده
5تا پرستو رفتند
یکی که بازیگوش بود
کرمی از آن بالا دید
برای خوردن آن
پر زد و پر پر ، پریدیکی نماند و برگشت
دلش به تاپ تاپ افتاد
باید به جوجه هایش
دوباره دانه می داد
4تا پرستو مانده
بقیه پر کشیدند
اتل مثل توتوله
پرستوها پریدنداز آن چهار پرستو
یکی، برای بازی
پریده و پر زد و رفت

به دشت سبز و بازی
 اتل مثل توتوله
 از آن همه پرستو
 فقط ۳ تا نشسته
 روی درخت گردویکی از آن ۳ تا هم
 پرید و رفت به باغی
 نشست و درد دل کرد
 با جوجه کلاغی
 اتل مثل توتوله
 دویدم و دویدم
 به روی تگ درختی
 2 تا پرستو دیدیم از آن ۲ تا، یک بهم
 نه جیک زد و نه فریاد
 به دنبال بقیه
 به فکر رفتن افتاد
 اتل مثل توتوله
 نه ۶ تا و نه ۸ تا
 نشسته ۱ پرستو
 بدون دوست و تنها
 نشسته بود پرستو
 بدون یار و تنها
 که دید دوباره برگشت
 پرستویی به آنجا
 کنار هم نشستند
 2 تا پرستو با هم
 سلام و حال و احوال
 نه غصه بود نه غم
 اتل مثل 10 و 9
 توتوله 8 و 7 تا
 به 6 و 5 رسیدند
 پرستوهای زیبا
 ولی کلاغ، کلاغ پر
 دوباره پر کشیدند
 4 و 3 و 2 و 1
 پرستوها پریدند صدایی آمد انگار!
 صدای پرپر آمد
 2 تا بودند و دیدند
 که یار دیگر آمد
 سلام به روی ماهت
 کجا بودی؟ بفرما!
 3 تا شدیم. چه بهتر!
 من و تو می شود "ما"
 2 تای دیگر آمد
 2 و 3 می شود چند؟
 3 و 2 می شود 5
 ترانه بود و لبخند
 2 پر، 2 پر، 4 پر
 3 تا پرستو برگشت
 3 تا و 5 تا شد چند؟
 6 و 2 می شود 8
 پرستوهای زیبا
 دوباره پر کشیدند
 کنار هم پریدند
 به ابرها رسیدند
 2 تا پرستو برگشت
 دوباره 10 پرستو

دوباره ۱۰ پرنده
و يك درخت گردو

شاعر : مصطفی رحماندوست

مادر بزرگ

مادر بزرگ
وقتی اومد
خسته بود

چار قش و
دور سرش
بسته بود

صدای کفشش که اومد
دویدم

دور گُلای دامنش
پریدم

بوسه زدم روی لُپاش
تموم شدن خستگی هاش

شاعر : افسانه شعبان نژاد

ماه و ستاره

شب اومد و ستاره
رو آسمون نشسته
نه يك ، نه ده ، نه صدتا
هزار هزار تا دسته

ستاره توی شبها
چراغ آسمونه
مثل گل و بنفشه
تو باغ آسمونه

يك کمی این طرفتر
ماه قشنگ و زیباست
دلش گرفته امشب
برای اینکه تنهاست

شاعر : علی اصغر نصرتی

نی نی کوچولو
کفشای سوت سوتی داره

یه توپ ماهوتی داره
بازی فوتبال می کنه،
شوت می زنه

کفشاش براش سوت می زنه

شاعر : مهری ماهوتی

سیب خوشمزه

هاهاها هو هو هو
باد آمد باد آمد
دریاغ سیب ما
شاد آمد شاد آمد

این شاخه آن شاخه
لرزید از دست باد
یک سیب خوش مزه
درجوی آب افتاد

آب آن را شر شر شر
باخود تا صحرا برد
یک گاو خال خالی
آن را بو کرد و خورد

شاعر : محمود پور وهاب

سبز

من رنگ سبزم
برگ درختم
گاهی لباسم
بر بند رختم

من سبز هستم
رنگ بهارم
هم پیش گلها
هم پیش خارم

من رنگ گوجه
رنگ خیارم
من رنگ برگم
رنگ بهارم.

شاعر : جعفر ابراهیمی(شاهد)

سؤال

دويدم ودويدم
به يك سؤال رسيدم

کيه که توی دنيا
ماهی می ده به دریا؟
برف و تگرگ می سازه
درخت و برگ می سازه؟

به بلبلآ آواز می ده
به موش دم دراز می ده

به آدمها خواب می ده
آفتاب و مهتاب می ده

جواب تو آسونه
خدای مهربونه
هر بچه ای می دونه

شاعر : ناصر کشاورز

زنگوله پا

زنگوله پا، کنار جو راه می ره
زیر درختهای هلو راه می ره

جست می زند روی دو پا
می زنه زیر شاخه ها

از رو درخت، چنندا هلو
گیر می کنه به شاخ او

باغ هلو که ساکنه همیشه
پر از صدای حرف و خنده می شه

زنگوله پا، باغ را بهم می زنه
شده درختی که قدم می زنه

شاعر : افسانه شعبان نژاد

رفتگر

غنچه صبح که وا میشه
هی گلها رو بو می کنه
رفتگر از خواب پا می شه
زمین رو جارو می کنه

با چهره خندون و شاد
از برگ خشك و گرد و خاك

از خونه اش بیرون میاد
کوچه هارو می کنه پاک

گلها سلامش می کنند
می کنه جوها رو تمیز
و احترامش می کنند
از آشغال درشت و ریز

یک حلزون، تپل، میل
کاج و چنار و نارون
سر میخوره از روی گل
درخت تو، درخت من

پشت سرش یه برگ لیز
با دست او آب می نوشن
تمیز می شه، خیلی تمیز
یه بیرهن نو می پوشن

می پوشه یک لباس کار
با زحمت رفتگرا
می خنده مانند انار
تمیز می شه دنیای ما

شاعر : اسدا...شعبانی

حلزون

آی حلزون شاخکی!
کجا می ری یواشکی؟
جلو میری یواش و ریزه، ریزه
پوست تنت چه نرم و خیس و لیزه
خالهای دونه دونه، دونه داری
به روی پشت روی خود یه لونه داری
ساکتی و خجالتی و تنها
بمون توی باغچه خونه ما.

شاعر : مهری ماهوتی

چوپان

چوپونه کجاست؟
تو صحراست
مواظب گله هاست

گله باید چرا کنه
بع وبع و بع صدا کنه
یونجه و شبدر بخوره
علفهای تر بخوره

چوپون باید زرنگ باشه

قوی و اهل جنگ باشه

جنگ با کی؟ با گرگ ها
صدآفرین ماشالله.

شاعر : شکوه قاسم نیا

پدر بزرگ ، مادر بزرگ

پدر بزرگ خوبم
همیشه مهربونه
وقتی که پیشم باشه
برام کتاب می خونه

مادر بزرگ نازم
خیلی برام عزیزه
هرچی غذا می پزه
خوشمزه و لذیذه

وقتی با اونها باشم
غصه و غم ندارم
دنیا برام قشنگه
هیچ چیزی کم ندارم.

شاعر : جواد محقق

شعله های آتش

يك شب مهتابی
دهکده رفته به خواب
با پدر می گشتیم
لب رودی پر آب

سردمان بود و پدر
آتشی روشن کرد
هرکس از هر گوشه
تکه چوبی آورد

شعله های آتش
سرخ و نارنجی و زرد
چهره های ما را
نورباران می کرد

ناگهان "احمد" گفت:
بچه ها، آن بالا
شعله ها ساخته اند
شکل طاووسی را

بعد از آن هر شعله
پیش چشمان ما
شکل مخصوصی داشت
زنده بود و زیبا

شعله ای، اسیبی بود
شعله ای، یک آهو
شعله ای، شکل عقاب
شعله ای هم یک قو

کم کم آتش خوابید
زیر خاکستر و دود
شاد بر می گشتیم
چه شب خوبی بود.

شاعر : صفورا نیری

زنیور عسل

هنگام سحر
زنیور عسل
گل را از شادی
می کند بغل

با مهربانی
دانه شبنم
بیدار میکند
گلها را کم کم

شیره گل، در
کاسه بلور
صبحانه ای خوب
برای زنیور

با بال زرین
می پرد هر سو
عسل می سازد
درون کندو

خانه اش دارد
هزاران اتاق
هر گوشه آن
تمیز و برآق

هر صبح روشن
در فصل بهار
می بینی او را
گرم کار و کار

سلام میکند:
ویزویزویز
صبح تو بخیر
زنیور عزیز!

شاعر : صفورا نیری

برف کله گنجشکی

برف کله گنجشکی
مثل پنبه می بارد
روی شاخه ها انگار
باز ، پنبه می کارد

من نشسته ام تنها
در کنار این نرده
نرده مثل پیراهن
برف را به تن کرده

از حیاط می آید
جیک جیک گنجشکان
روی برف می ریزم
خرده ریزه های نان

می خورند گنجشکان
خرده ریز نانها را
گوش میکنم من هم
جیک جیک آنها را.

شاعر : جعفر ابراهیمی(شاهد)

مهربان ترین

مهربانتر از مادر
مهربانتر از بابا
مهربانتر از آبی
با تمام ماهیها

مهربانتر از گلها
با دو بال پروانه
مهربانتر از ابری
با گیاه، با دانه

مهربانتر از خورشید
با گل و زمینی تو
تو خدا، خدا هستی
مهربانترینی تو

شاعر : افسانه شعبان نژاد

مرد دهقان

صبحها د رگوش باغ
باد، هو هو می کند
برگها را از زمین
خوب جارو میکند

يك كلاغ پر سياه
می پرد از روی بام
با صدای قار قار
می کند بر من سلام

باز هم از اشك ابر
باغ، خندان می شود
زیر بال مادرش
جوجه، پنهان می شود

نغمه های يك خروس
باز می آید به گوش
مرد دهقان، بیل را
می گذارد روی دوش

باز، او خوشحال و شاد
می رود تا مزرعه
چون که دارد در دلش
حرفها با مزرعه

شاعر : سید احمد میرزاده

مشق شب

باز با دست کوچکت، امروز
میروی تا مداد برداری
می نویسی تو؛ آب ، بابا، نان
باز انگار، مشق شب داری

شعرهای کتاب را از حفظ
با صدای بلند میخوانی
خوش به حالت که یاد می گیری
درس امروز را به آسانی

درسهای کتاب می گویند:
ژاله گلدان پر گلی دارد
ژاله هر روز توی گلدانش
آب را قطره قطره می بارد

میروی در حیاط و می کاری
توی گلدان خود ، گل لاله
کاش گلدان کوچکت می شد
مثل گلدان پر گل ژاله

شاعر : رودابه حمزه ای

خیال صورتی

يك لباس صورتی

در خیالم بافتم
نقشه خورشید را
روی آن انداختم

يك كيوتر، آن طرف
با پر و بال سفید
آشپانه کرده بود
بر درخت سبز بيد

در کنار آن درخت
چشمه بود و رود و سنگ
آن خیال صورتی
شد لباسی رنگ رنگ

شاعر : رودابه حمزه ای

خانه های پیر

سر به دوش هم نهاده اند
بی صدا، میان شهر ما
خانه های طاق گنبدی
خانه ههای پیر و بی ریا

مثل چند پیرمرد خوب
در کنار هم نشستند
پای چند آسمانخراش
ساکت اند و دلشکسته اند

روی دوششان لمیده اند
گر به های خسته، مهربان
پُر ز بق بقوی تازه است
چینه های کاکلی شان

شهر رفته رفته می شود
پر ز آسمانخراشها
می برد ز یاد خود چه زود
کوچه های تنگ و ساده را

خانه های طاق گنبدی
نره نره آب می شوند
زیر چنگهای آهنی
يك به يك خراب می شوند.

شاعر : مجید ملا محمدی

بنفشه و شاپريك

بنفشه ای دیدم
که توی صحرا بود
چه خوب می خندید

چقدر زیبا بود!

به سوی او رفتم
بنفشه را چیدم
بنفشه غمگین شد
ومن نفهمیدم

به او چنین گفتم:
بنفشه زیبا!
بخند، چون دیگر
تو نیستی تنها

بنفشه خوبم
به من نگاهی کرد
غم دلش را او
به روی لب، آورد:

چرا جدا کردی
ز خانه ام من را؟
دوباره برگردان
مرا به آن صحرا

مگر نمی دانی
که شاپرک آنجاست
بدون من الآن
چقدر او تنهاست!

ز حال او من را
تو با خیرگردان
مرا به آن صحرا
دوباره برگردان

شاعر: سید احمد میرزاده

نماز

سپیده زد، سپیده
وقت سحر رسیده
خاموش شده ستاره
صبح او مده دوباره

خروس پر طلایی
با پایهای حنایی

قو قوی فوقو میخونه
تو کوچه و تو خونه
اذان میگن دوباره
از مسجد و مناره

بابام پامیشه از خواب
میره لب حوض اب
می شوید او دست و رو

با اب میگیره وضو
تمیز و پاکیزه باز
میاد سر جا نماز

من هم کنار بابا
نماز می خوانم حالا

اصول دین

ما مسلمانیم
پیرو قرآن
مانند گلیم
توی گلستان

پنج تا پرنده
توی باغ داریم
بیا آنها را
باهم بشماریم

این پرنده ها
اصول دینند
همه خوش آواز
همه رنگینند

یک پرنده هست
به نام توحید
می شود ان را
در همه جا دید

دومی عدل است
سوم نبوت
اما چهارم
باشد امامت

پنجم معاد است
روز خوب ما
روز امتحان
در پیش خدا-

شعر گلستان محمد (ص)

منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه ی انسان
سرود عشق و امیدم ، فروغ پاک توحیدم
زدودم تیر گیها را به هر قلبی که تابیدم
بیا یکدم تماشا کن گلستان محمد را
نگر در آیه های من جمال آل احمد را

منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه ی انسان
سرود عشق و امیدم ، فروغ پاک توحیدم
زدودم تیرگیها را به هر قلبی که تابیدم
منم قرآن ، بهار خرم گلهای تابنده
منم سر چشمه ی فیاض و بی پایان فزاینده
منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه انسان
بیا یکدم تماشا کن گلستان محمد را
نگر در آیه های من جمال آل احمد را
منم قرآن کتاب عشق و عقل و دانش و تقوا
به حکم آیت عدلم ستمگر را کنم رسوا
منم قرآن ، منم قرآن ، منم پیغام جاویدان
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه انسان

● خدا

دانا خدای مهربان
اندر زمین و آسمان
هر چیز یا هرگونه کار
باشد به پیشش آشکار
هرکس بگوید حرف زشت
جایش نباشد در بهشت
آهسته گویی یا بلند
داند خدای ارجمند
هر روز و شب نامش بخوان
منما خدا دور از زبان
بزدان همیشه یار تو
خشنود باد از کار تو

● من بابا را خیلی دوست دارم

بابای خوب و پیرم
دستش را من می‌گیرم

چه خوب و مهربان است
چه قدر خوش‌زبان است
آن ریش مثل برفش
بامزه کرده حرفش
چین و چروک رویش
رنگ سفید مویش
بابا را کرده زیبا
اندازه‌ی یک دنیا
شب‌ها که آید خانه
با گفتن فسانه
در چشم ما کند خواب
تا صبح پیش از آفتاب
به احترام بابا
با هم می‌کشیم هورا

🍊 مورچه

تو مثل نقطه هستی
سیاه و ریز ریزی
ولی باید بدانی
برای من عزیزی

برای دیدن تو
کنارت می‌نشینم
کمی خم می‌شوم تا
تو را بهتر ببینم

همیشه صبح تا شب
فقط مشغول کاری
تو خیلی دانه حتماً
میان لانه داری

دلت می‌خواهد الآن
بیای روی پایم
چرا پس ساکتی تو؟
بگو الآن می‌آیم

تو را من دوست دارم
خودت شاید ندانی
تو کوچولوترین دوست برایم در جهانی

🍊 فردای بهتر

دنیای ما بر پا از کوشش و کاره
هر کس که بیکاره تنبل و بیماره
راستی که بی کاری مایه هر عیبه
باعث رسوایی، باعث آزاره.

هرکس کاری یا هنری داره

قاضی، کارگر یا که پرستاره
من به روزی از روزا

گفتم اینو به بابا
که چه کاری واسه ما

بهنتره فردا؟؟؟؟
گفت عزیزم بابا جون

هر کاری رو که انسان
خوبه بده انجام اونو

خوبه همون .

دنیای ما بر پا از کوشش و کاره
هر کس که بیکاره تنبل و بیماره
راستی که بی کاری مایه هر عیبه
باعث رسوایی، باعث

📍 جای پا

می روم آرام پشت پنجره
کوچه سرتاسر سفید و دیدنی ست

نرم نرمک برف می بارد هنوز
توی سرما هیچ کس در کوچه نیست

چند گنجشک گرسنه آن طرف
روی بام خانه ای کز کرده اند

در حیاط خانه ای هم یک کلاغ
توی این سرما نشسته روی بند

می رود در انتهای کوچه مان
پیر مردی که عصا دارد به دست

آه در پشت سر او روی برف
جای پاهایی برهنه مانده است